

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و هفتم ۱۳۹۸/۰۱/۲۴

موضوع: منهج الاجابه عن الشبهات - «نقد احمد الحسن- راه‌های تصحیح برخی روایات اهل سنت در مناظره»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة

على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسش:

استاد ببخشید! مطلبی را فرمودید که «احمد الحسن» گفته :

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)

و[الي] انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد

سوره كهف (۱۸) : آیه ۵۴

منظور از انسان در این آیه «امیر المومنین» است.

پاسخ:

آدرسش را می‌خواهید؟

پرسش:

خود مطلب چطوری است؟

## پاسخ:

ما همه این‌ها را در سایت گذاشتیم، شما وقتی که وارد سایت می‌شوید صفحه نخست ستون سمت چپ يك عنوانی دارد به نام «فتنه احمد الحسن»؛ در آن‌جا ما همه این‌ها را گذاشتیم، الان هم خدمت تان عرض می‌کنم. در همان کتاب «المتشبهات» است، با این‌ها که بحث می‌کنید، ابتدا همان قضیه‌ی «حضرت یونس» را مطرح کنید که خیلی محکم است؛ یعنی به قدری در کفر او محکم است که هیچ راه رفت یا برگشتی ندارد؛ یعنی اگر بقیه را بتوانند توجیه کنند، قضیه «حضرت یونس» را نمی‌توانند به هیچ وجه توجیه بکنند.

## پرسش:

استاد! همان داستان «حضرت یونس» را که دیدیم این نمی‌گوید که «حضرت یونس» در جهنم مانده می‌گوید اگر این کار را نمی‌کرد، در جهنم می‌ماند، رفته بود ببیند جهنم را نشانش دادند، و اگر این اتفاق‌ها نمی‌افتاد در جهنم می‌ماند، در حالی که بالاخره نماند!

## پاسخ:

این کجاست؟ شما عبارت ایشان را نگاه کنید، ببینید دارد: (من بی پرده بگویم «یونس» در شکم ماهی مرد!) کجا مرد؟ آیا ما داریم «یونس» مرده است؟ این يك افترائی به «حضرت یونس» است.

## پرسش:

حاج آقا! همین روایت را داریم که می‌گوید با قاموس صحبت کردند

## پاسخ:

آن روایت ضعیف است، روایتی است که دشمنان اهل بیت، نواصب آن‌ها را ساختند.

در هر صورت...

اصلا اجازه بدهید، «یونس» در شکم ماهی مرد، کجای قرآن دارد که حضرت یونس در شکم ماهی مرد؟ قرآن دارد که در آنجا مشغول تسبیح الهی بود. آیا مرده تسبیح الهی می‌کند؟! احمد الحسن می‌گوید: (روحش به ظلمات جهنم نگریست!) جا قحطی بود باید برود به ظلمات جهنم نگاه کند؟!

**پرسش:**

پیغمبر هم در معراج جهنم را دید!

**پاسخ:**

عزیز من! می‌گویند که حضرت یونس مُرد! آیا پیغمبر هم در معراج مرد و جهنم را دید؟

**پرسش:**

نه، بالاخره با اموات صحبت کرد، با پیغمبران که از دنیا رفتند صحبت کرد، این هم نگاه کرده و دیده، پیغمبر هم جهنم را دید.

**پاسخ:**

(و نیز به طبقات پایین نگاه کرد!) بفرمایید (پس از آن که ماهی یونس را خورد، یونس روحش جدا شد، این هم افتراء دوم به یونس! کجا دارد یونس روحش جدا شد؟، (خدا روح او را به سوی جهنم فرستاد!)، آیا پیغمبر به جهنم رفته بود، تا جهنم را ببیند؟

**پرسش:**

رفته بود ببیند!

## پاسخ:

یعنی رفته بود داخل جهنم ببیند؟ به حضرت رسول اکرم در معراج تمام حقایق را نشان دادند، نه این که (نستجیر بالله) پیغمبر اکرم در داخل جهنم رفت! ایشان می گوید (خدا روح او را به سوی جهنم فرستاد تا آن را ببیند! آری یونس جنهم و ظلمات آن را درک کرد!) بعد می گوید (ولی من حقیقت را آشکار می کنم، که جسد او در بیابان عریان و بی سر پناه افتاد) همین:

**(فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ)**

پس او را در حالی که ناخوش بود به زمین خشکی افکندیم

سوره صافات (۱۸) : آیه ۱۴۵

درست است، این که جسد او: **(فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ)**؛ یعنی جسد حضرت یونس را **(فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ)** یا خود حضرت یونس با همه آن شاخصه اش!

**«وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»**

و او را به سوی یکصد هزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم

سوره صافات (۱۸) : آیه ۱۴۷

روحش را فرستادیم! دارد که: (و روحش در طبقات جهنم تا روز برانگیخته شدن باقی ماند!) بفرمایید شما این را توجیه کنید.

پرسش:

این حرفها را از کجا زده است این در آیه نیست!

پاسخ:

اصلا ضد آیه است، ببینید دارد (روحش در طبقات جهنم تا روز بر انگیزته شدن باقی ماند!).

پرسش:

استاد! ببخشید ترجمه آن را بیاوردید

پاسخ:

بفرمایید این ترجمه اش است (روحش در طبقات جهنم تا روز برانگیزته شدن باقی ماند)

پرسش:

استاد! قبل از این مطلب را هم بیاورید.

پاسخ:

در همین جا تمام شد آن جدا است. مسئله دیگر تمام شد؛ یعنی پاراگراف در این جا تمام شده و ربطی به آن ندارد! قارون را دید و با او سخن گفت این جهنم است و جهنم در حال بزرگ شدن است و نتیجه اعمال ستمگران است؛ یعنی تك تك اینها، حداقل از این جمله می شود ده مورد ارتداد و کفر ایشان را ثابت کرد؛ یعنی تمام اینها ضد قرآن است، آن وقت شما چه تعبیری را می خواستید؟

پرسش:

(وَكَاَنَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا)

والی [انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد

سوره کهف (۱۸) : آیه ۵۴

## پاسخ:

بفرمایید، متشابهات جلد ۴ : جدل در کلام ... در این آیه؛ یعنی علی ابن ابیطالب و انسان هرگاه گمراه شود به باطل مجادله می کند! - اصلا غلط هم معنا کرده - مجادله اگر بر عقل سالم عرضه شود امور را به دور از هوا و تعصب بررسی می کند.

مراد این است که می گوید: **(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)**؛ و انسان در این آیه؛ یعنی علی ابن ابیطالب!

## پرسش:

حرف نواصب است!

## پاسخ:

بله، حرف نواصب است، یعنی انسان در این آیه (نستجیر بالله) علی ابن ابیطالب است! و جالب است که از ابن شهر آشوب نقل می کند (كَانَ الْإِنْسَانُ)؛ یعنی علی! (وَأَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)؛ به حق و صدق سخن می گوید! بابا **(وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)**؛ خدا در مقام مذمت است نه در مقام مدح است.

## پرسش:

استاد! در پاورقی باید حدیث بخاری را می آورد!

## پاسخ:

بله. شما ببینید این همین تعبیری است که بخاری دارد، ببینید دارد که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) آمد

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَرَفَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةً فَقَالَ أَلَا تُصَلِّيَانِ»

یعنی این بدترین توهینی است که «بخاری» کرده است، -خدا به حق حضرت زهرا آن چه که مستحق «بخاری» است خدا با او رفتار نکند!- دارد که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) گفت بلند شوید نماز بخوانید، حضرت علی و حضرت زهرا گرفتند و خوابیدند، گفتند یا رسول الله چرا دارید ما را نصیحت می کنید مثل همین آقایان امروزی که می گویند امر به معروف و نهی از منکر نکنید ما که نباید مردم را به زور به بهشت ببریم! همین حرف آقایان است یا رسول الله می خواهی ما را به زور به بهشت ببری!؟

«أَنْفُسَنَا بِيَدِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا»

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا، ج ۱، ص ۳۷۹

(وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)

و اگر پروردگار تو می خواست قطعا هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگردند همان حرفی که کفار می گفتند

سوره یونس (۱۰): آیه ۹۹

همان حرفی که کفار می گفتند، اگر خدا می خواست ما ایمان می آوردیم.

فَأَنْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلِّ يَضْرِبُ فِخْذَهُ وَهُوَ يَقُولُ (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ،

دار النشر : دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب

البغا، ج ١، ص ٣٧٩

(نستجير بالله!)

این همان حرفی است که این جا از «زهری» آورده است. زهری در رأس نواصب است. «زهری» که نزد معاویه می رود و علی ابن ابیطالب را ناسزا می گوید، «شهاب الدین زهری» مشخص است، ایشان در رأس نواصب عصر امام سجاد (صلوات الله علیه) است می گوید رفتیم نزد حاکم «ونال و نلنا»؛ همه فحش دادند ما هم فحش دادیم!

در آن جا دارد یکی دو تا از سران اهل سنت بودند این ها را هر کاری کردند فحش ندادند، می گوید فلانی فحش نداد، «سعید ابن مصیب» را می گوید در این جلسه بود هر کاری کردند به علی توهین نکرد؛ ولی می گوید من به علی توهین کردم، ترسیدم اگر توهین نکنم برایم مشکل درست بشود! خاك بر سرت (ای زهری)!

دیروز ما «مشهد» بودیم، جای دوستان خالی در آن جا در یکی از مدارسی که «احمد الحسنی»ها نفوذ کردند، يك جلسه ی تقریبا دو ساعته داشتیم. بعضی ها باشنیدن و دیدن مطالب ما همین طوری چشم شان باز مانده بود! می گفتند: دوستان دیگر هم (که در زمینه نقد احمد الحسن کار می کنند) در این جا آمده بودند و بحث هم کرده بودند؛ ولی این طوری که کتاب نشان بدهند مخصوصا قضیه ی حضرت یونس و حضرت سید الشهداء و امیرالمؤمنین (علیهم السلام) و غیره را باز کنند نبود، می گفتند دیگر حجت بر ما تمام شد.

یکی از این ها می گفت حاج اقا! من واقعا با این توضیحی که شما دادید مثل روز برایم قضیه روشن شد! واضح، واضح شد تا به حال این طور کسی قضیه را باز نکرده بود، دیگران هم می آمدند «حدیث وصیت» را می خواندند و



می گفتند سندش چطوری است و دلالتش چطوری است این‌ها این‌طوری می گفتند، طرفداران «احمد الحسن» هم طوری دیگر توجیه می کردند؛ ولی مطالبی که شما گفتید دیگر توجیه بردار نیست.

آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با منهج اجابت از شبهات بود که ما بخواهیم از شبهات جواب بدهیم و یا در مناظرات استفاده کنیم، مستلزم این است که ما بعضی از مصطلحات روایی مخصوصاً مال اهل سنت را داشته باشیم و بعضی از ضوابطی که ما می توانیم روایتی که استدلال می کنیم، تصحیح کنیم ولو این که آن‌ها تضعیف می کنند، یا روایاتی که آن‌ها علیه ما تصحیح می کنند، ما تضعیف کنیم. این بزرگترین فن در مناظره است، که يك قاعده‌ی در دست ما باشد، حالا من نمونه‌ی آن را خدمت دوستان عرض می کنم، ۱- از باب قاعده الزام ادله آن‌ها را از دستشان می گیریم؛

۲- از باب:

(وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمایی

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵

يك روایت را ما می توانیم به نفع خودمان با ضوابط رجالی مصادره کنیم و با ضوابط رجالی به ضرر آن‌ها تمام کنیم. من نمونه آن را عرض می کنم، ما درباره معضل، معلّق و مدّلس صحبت کردیم. تدلیس و تسویه را هم عرض کردیم. بحث روی روایت ضعیف بود، حالا راوی ضعیف را بحث می کنیم که چیست؟

اقسام راوی ضعیف یکی از آن‌ها این است که سبب الحفظ است؛ یعنی حافظه قوی نداشته باشد، يك روايت را نقل کرده و یا نوشته، سر و ته آن را درست در نیاورده است. بعضی از مطالبش را جا گذاشته و خطا کرده، ملاک هم این است که خطا و نسیان او غالب بر حفظ و این‌ها باشد.

دوم راوی است که مختلط باشد؛ مختلط کسی است که حافظه‌اش خوب بوده؛ ولی آخر عمری به خاطر پیری حافظه‌اش را از دست داده و دچار فراموشی شده است. خیلی از مطالب را نمی‌توانسته نقل کند، ما يك مَخْطُط داریم و يك مختلط داریم، این‌ها باهمدیگر فرق دارد، من این‌ها را در کتاب «المدخل الی علم الرجال» آورده‌ام و مفصل در آن‌جا از دیدگاه خودمان توضیح داده‌ام.

بعد بحث سر راوی مجهول است، در مورد راوی مجهول عزیزان دقت کنند، خیلی از روایاتی که ما نقل می‌کنیم «ابن تیمیه» هم می‌گوید فلان راوی، و فلان راوی مجهول است و علیه «علامه حلی» استدلال می‌کند. اولاً مجهول این است که نه توثیقی داشته باشد و نه تضعیفی داشته باشد از او به مجهول تعبیر می‌کنند؛ ولی مجهول آن‌ها دو دسته است: «مجهول العین» و «مجهول الحال»!

-عزیزان دقت کنند این‌ها اصطلاحات خاصی دارند، غیر از اصطلاحاتی است که ما داریم، ما گفتیم روای مجهول روای است که در کتاب‌های رجال اسمش آمده و مدح و ذمی در موردش نیست، ما این را روای مجهول در اصطلاح درایه شیعه می‌گوییم، مهمل آن است که در کتب روایی در سند روایت قرار گرفته ولی رجالیون اصلاً اسمش را نیاوردند، چه حالا مدح کرده باشند و چه ذم کرده باشند- ولی «مجهول العین» در اهل سنت، روای است که:

#### «عرف اسمه ولم یروعه الا واحد»

روای که روایت نداشته باشد به آن اصلاً کار ندارند، اصلاً حرفش را در این‌جا نمی‌آورند. می‌گوید روای مجهول آن روای است که در سند روایت قرار گرفته مدح و ذمی هم ندارد؛ ولی يك نفر از او نقل روایت کرده است، حالا

چرا می‌گوید يك نفر روایت کرده، در مجهول الحال که مستور می‌گویند این واژه مستور يك اصطلاح خاصی در کتاب‌های آن‌ها است.

در کنارش مستور دارند، به مجهول الحال مستور می‌گویند می‌گوید:

«من روی عنه اثنان فصاعدا»

اگر يك نفر از او نقل روایت کرده باشد مجهول است دو نفر از او نقل روایت کردند البته شرط می‌کنند که این دو نفر حتما باید ثقه باشند، نه مثل خودش باشد، دو نفر ثقه از يك راوی مجهول نقل روایت کنند، این راوی مجهول از جهل بیرون می‌آید، روایتش معتبر و حسن می‌شود.

**پرسش:**

اولی روایتش معتبر نیست

**پاسخ:**

بله اولی روایتش معتبر نیست، اولی را آقایان رد می‌کنند؛ ولی آن که مستور است اگر دو نفر یا بیش از دو نفر البته:

«ولم یوثق ولم یُجر»

این از نظر حال نه توثیق شده و نه تضعیف شده است. در رابطه با مستور من حرف زیاد دارم، من يك فایل پاورپوینتی هم دارم در یکی از این بحث‌هایمان ما این‌ها را مفصل گیر انداخته بودیم، اگر بشود من پاور پوینت را در کانال خدمت دوستان قرار می‌دهم که شما هم ببینید.

خیلی از بحث‌ها در آن‌جا است:

«... و من روا عن اثنان فصاعدا يعبرون عنه بالمستور فيريدون رواية مجهول العلم ويقبلون رواية

المستور»

بعد از صحابی آوردم که مستور چه کسی است «مناوی» می گوید:

«روی عنه اثنان فصاعدا»

اليواقيت والدرر في شرح نخبة ابن حجر ، اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوي الوفاة: ١٠٣١هـ ، دار النشر :

مكتبة الرشد - الرياض - ١٩٩٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : المرتضي الزين أحمد ، ج ٢ ، ص ١٤٧

برای «ابن صلاح» این طوری می گوید.

«نووی» می گوید:

«والأصح : قبول رواية المستور»

المجموع ، اسم المؤلف: النووي الوفاة: ٦٧٦ ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٧م ، ج ٦ ، ص ٢٧٩

«ففي الصحيحين من هذا النمط خلق كثير مستورون ما ضعفهم أحد ولا هم بمجاهيل»

میزان الاعتدال في نقد الرجال ، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨ ، دار

النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ علي محمد معوض

والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ج ٢ ، ص ٣١٧

مستور را در برابر مجهول قرار داده است. اینها روی مستور حرف خیلی زیاد دارند. فقط شما داشته باشید که

در بحث روایت مستور همین که آقا گفت روایت مجهول است ما رهایش نمی کنیم. می گوئیم: آقا! این مجهول

است و یا مستور است،؟ «مجهول العین» است یا «مجهول الحال» است؟

اگر ما توانستیم دو تا روای پیدا کنیم که از او نقل روایت کرده باشد، روایتش را از ضعف در می‌آوریم و وارد اعتبار می‌کنیم، یکی از فنون رجالی همین است.

«اما الذي... كما حدثني رجل»؛ این جا هم روای مبهم همان «رجل، شیخ، عمن حدث، عمن ذکر» است از این‌ها تعبیر به مبهم می‌کنند که اصلاً ما خبر نداریم که چه کسی است. اسمش برای ما روشن نیست. می‌گوید «حدثني رجل» یا «عمن حدثه» یا «عمن ذكره» ما از این طور روایت‌ها خودمان هم زیاد در کتب اربعه داریم

**پرسش:**

استاد ببخشید! آیا مستور همان عبارت أخرای مجهول الحال است؟

**پاسخ:**

بله، از مجهول الحال به مستور تعبیر می‌کنند. مجهول مطلق؛ یعنی مجهول العین، مجهولی که دو نفر از آن روایت کنند مستور می‌شود.

**پرسش:**

اولی هرچند ثقه هم باشد قبول نیست

**پاسخ:**

ثقه باشد یعنی چه؟ مجهول آن است که توثیق و تضعیفی ندارد. اصلاً مجهول کلاً این است که نه توثیق دارد و نه تضعیف دارد این را مجهول می‌گویند اگر از این مجهول يك نفر نقل کرده باشد از مجهول بودن بیرون در نمی‌آید

**پرسش:**

يك نفر و ثقه هم باشد؟

## پاسخ:

ثقه هم باشد از او در نمی‌آید، الا يك تعبیری دارند:

### «لا يروون الا عن ثقة»

من اسامی این‌ها را خدمت‌تان می‌آورم. تعدادی از روایات را این‌ها دارند، این‌ها می‌گویند «لا يروون الا عن ثقة»؛ اگر چنین آدمی از مجهول العین یا از مجهول الحال روایت نقل کند فرقی نمی‌کند و حتی در بعضی از موارد دارند تضعیف هم شده باشد.

### «مشایخ الثقات الذين لا يرون الا عن ثقة»

مثلا مثل «بقی ابن مخلد، حریرز ابن عثمان، سلیمان ابن حرب، شعبه، شعبی، عبدالرحمن ابن مهدی، مالک، یحیی ابن قطان»؛ و ادله آن را هم برای شما آوردم، یا در مورد «ابن سیرین» دارد:

### «وَأَبْنُ سَيْرِينَ مَا كَانَ يَرْوِي إِلَّا عَنْ ثِقَّةٍ»

### مجموعه الفتاوی - ابن تیمیة - ج ۲۳ ص ۴۷

در مورد این‌ها مطالبی دارند که می‌گویند این‌ها «لا يروون الا عن ثقة»؛ این‌ها چیزی نیست که ما در يك دفتری و یا در يك فایل بنویسیم و کنار بگذاریم و بگوییم يك روزی به درد مان می‌خورد، وقتی که سریال تمام شد و با بچه‌ها بازی کردیم تمام شد، بعد سراغ فایل برویم ببینیم چه خبر است! نه این‌طوری نباشد ما باید این مباحث را همیشه در آستین‌مان داشته باشیم و در مناظره و گفتگوها به دردمان می‌خورد این‌ها از بحث‌هایی است که ما مثل حمد و سوره باید حفظ داشته باشیم!

اگر کسی بخواهد در بحث پاسخ به شبهات و مناظرات بیاید، ناگزیر است که این‌ها را در آستین داشته باشد؛ یعنی آماده‌ی آماده باشد و راهش هم این است که این مباحث را هر يك ماه و دو ماه سیر و تکرار کند. اگر این

مباحث را ما تا تکرار نکنیم و یا چند تا مناظره برایمان صورت نگیرد وقتی ما این‌ها را به کار نگیریم از ذهن‌مان فرار می‌کند!

بحث بعدی روی کذاب است. این‌جا را عزیزان يك مقداری دقت کنند، يك نکاتی من دارم - که البته «هذا من فضل ربي» است - من این نکات را که خدمت تان می‌خواهم بگویم در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌کنید!

ما این‌ها را در این مباحثات و مناظرات که گیر افتادیم و شبهه‌ای مطرح کردند و حرفی آوردند ما رفتیم ۳۰ ساعت ۴۰ ساعت گشتیم، تا يك وسیله‌ای پیدا کردیم که این‌ها را ضربه فنی کنیم. وقتی يك دفعه می‌آید در حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها» می‌گوید فلان راوی کذاب است «یکذب» دیگر ما چه کار کنیم؟ آیا راه دارد ما برداریم؟ وقتی که کذاب آمد دیگر مسئله تمام است، ما دیگر از این روایت باید برای همیشه صرف نظر کنیم!

حالا این‌جا را عزیزان دقت بکنند، که ما در این‌جا چه کار کردیم. در رابطه با «کذاب» توجه داشته باشید که این بحث در فایلی که خدمت تان دادیم نیست. این‌ها در خیلی از موارد می‌گویند شیعه‌ها راویانشان ضعیف است؛ چون مذهب شیعه دروغ گفتن را برای نشر مذهب‌شان جایز می‌دانند. خیلی در این شبکه‌ها یکی از بحث‌های اساسی‌شان این است.

ما آمدیم فتوای «احناف» به جایز دانستن کذب برای دفاع از دین را آوردیم. آقا روایتی را این برای دین نقل کرده کذاب هم است، می‌گوید: کذب برای دفاع از دین بوده؛ پس این کذب هیچ اشکالی ندارد! که خود «کلاباذی بخاری حنفی» تعبیری دارد:

«یکون کذبات ، ولكنها لما كانت في الدفع عن الدين لا يكون ذلك معصية ، ولكن كانت مباحة»

بحر الفوائد المشهور بمعاني الأخبار ، اسم المؤلف: أبو بكر محمد بن أبي إسحاق إبراهيم بن يعقوب  
الكلاباذي البخاري الوفاة: ٣٨٤ هـ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ،  
الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد حسن محمد حسن إسماعيل - أحمد فريد المزيدي، ج ١، ص ٣٣٩

اصلا در دفاع از دين آدم بيايد دروغ بگويد هيچ اشكالي ندارد! پيغمبر هم فرمود دروغ جايز نيست مگر در سه  
جا، آن جايي كه با زنش دارد حرف مي زند، دروغ در جنگ و دروغ براي اصلاح بين مردم!  
بعد مي گويد پيغمبر فرمود:

«ما منها كذبة إلا ما حل بها عن دين الله فهذا كذب حلال»

كسي به خاطر دفاع از دين دروغ بگويد، آقا اين كذاب بوده؛ ولي كذابي بوده كه كذبش دفاع از دين بوده؛ پس  
اشكالي نداشته است! در نزد آقايمان نه تنها ضرر ندارد، بلكه اين كذب حلال هم بوده، شما مي گوييد علمای ما  
گفتند كذاب است «يكذب»، يكذب لدفاع از دين! چه اشكالي داشته است؟ بلكه اين كذاب تازه از الفاظ مدح  
هم است!!

باز دارد:

«جواز كذب الإنسان على نفسه وعلى غيره إذا لم يتضمن ضرر ذلك الغير إذا كان يتوصل بالكذب إلى  
حقه كما كذب الحجاج بن علاط على المسلمين حتى أخذ ماله من مكة من غير مضرة»

زاد المعاد في هدي خير العباد ، اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر أيوب الزرعي أبو عبد الله الوفاة: ٧٥١ ،  
دار النشر : مؤسسة الرسالة - مكتبة المنار الإسلامية - بيروت - الكويت - ١٤٠٧ - ١٩٨٦ ، الطبعة :  
الرابعة عشر ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط - عبد القادر الأرنؤوط، ج ٣، ص ٣٥٠



دروغ گفتنی که به دیگران ضرر نزند، يك دفعه آدم يك دروغی را می‌گوید که فلانی علیه حکومت دارد حرف می‌زند، می‌گیرند و او را می‌بندند؛ ولی يك دفعه نه، يك کسی است در اتهام سیاسی است، ما می‌رویم به دروغ می‌گوییم این آدم خیلی خوبی است از نظام تعریف و تجلیل می‌کند، می‌گوید آقا «حجاج ابن یوسف» آدم خیلی خوبی است با ملائکه همنشین است! «معاویه» مصاحفه با جبرئیل دارد و همچنین عقیده‌ای دارد، باعث نجاتش می‌شود می‌گوید این دروغ هیچ اشکالی ندارد.

بعد «سفارینی» که از علمای خوب‌شان است دارد:

«أَنَّ الْمُعْتَمَدَ فِي الْمَذْهَبِ أَنَّ الْكُذِبَ يَجُوزُ حَيْثُ كَانَ لِمَصْلَحَةٍ رَاجِحَةٍ»

غذاء الألباب شرح منظومة الأداب ، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن سالم السفاريني الحنبلي الوفاة:

١١٨٨هـ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق

: محمد عبد العزيز الخالدي، ج ١، ص ١١٠

پس این راوی که شما آوردید کذاب، این از الفاظ جرح نیست، برای ما بیان کنید این کذاب، «کذاب لمصلحة الدين يا لمفسدة الدين»؛ ما دامی که ثابت نکنید لمصلحة الدين و یا لمفسدة الدين بوده کذبش از الفاظ مدح است نه از الفاظ جرح!

ما دانه دانه از شافعی‌ها آوردیم، «غزالی» هم همین تعبیر را دارد:

«الكلام وسيلة ... وكل مقصود محمود يمكن التواصل إليه بالصدق والكذب جميعا»

جواز الكذب از «علاء الدين خازن شافعی»:

«جواز الكذب في مصلحة ترجع إلى الدين»

تفسیر الخازن المسمى لباب التأویل في معاني التنزیل ، اسم المؤلف: علاء الدين علي بن محمد بن إبراهيم البغدادي الشهير بالخازن الوفاة: ۷۲۵هـ ، دار النشر : دار الفكر - بيروت / لبنان - ۱۳۹۹هـ  
/ ۱۹۷۹م ، الطبعة : بدون ، تحقيق : بدون، ج ۷، ص ۲۲۸

باز می‌گوید کذاب جرح مفسر نیست، این آقایان يك بحثی هم دارند که ما می‌رسیم که جرح مفسر است و یا مفسر نیست، همین که بگوید فلانی ضعیف ما قبول نمی‌کنیم، فلانی کذاب ما نمی‌توانیم قبول کنیم، باید بیاید تفسیر کند که این آقا وقتی می‌گوید ضعیف، ضعیف در چه چیز! ضعیف فی بدنه، ضعیف فی اكله، یا نه ضعیف فی نقل الحديث و یا ضعیف در حفظ الحديث و یا چیز دیگر منظور چه چیز است؟ باید کلمه ضعیف را روشن کند، و تا کلمه ضعیف را برای ما تفسیر نکند، ما نمی‌توانیم قبول کنیم.

«وَإِذْ ثَبَتْنَا أَنْ يَبَانَ السَّبَبُ فِي الْجُرْحِ شَرَطُ قَالَ أَصْحَابُنَا وَمِنْهُمْ الصَّيْرَفِيُّ وَابْنُ فُورَكٍ وَالْقَاضِي أَبُو الطَّيِّبِ لَا يُقْبَلُ قَوْلُهُمْ فَلَانٌ لَيْسَ بِشَيْءٍ وَلَا فَلَانٌ ضَعِيفٌ وَلَا لَيْتِنٌ مَادًّا بِالْكَذَّابِ أُسْتُفْسِرَ وَقِيلَ لَهُ مَا تَعْنِي أَنْتَعَمَدَ الْكَذِبَ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ تُوقَّفَ فِي خَبْرِهِ وَإِلَّا فَلَا لِأَنَّ الْكَذِبَ لُغَةٌ يَحْتَمِلُ الْغَلَطَ»

البحر المحيط في أصول الفقه ، اسم المؤلف: بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشي الوفاة: ۷۹۴هـ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : ضبط نصوصه وخرج أحاديثه وعلق عليه: د. محمد محمد تامر، ج ۳، ص ۳۵۴

فلانی کذاب؛ یعنی غلط و اشتباه کرده است، بعد دارد:

«وَوَضَعَ الشَّيْءَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ»

فلانی کذاب؛ یعنی چیزی را در غیر موضعش قرار داده است، بعد می‌گوید در «حدیث وتر»

«ابو محمد غلط، ابن عبد البرّ في التمهيد عن مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ الْمَرْوَزِيِّ»

پس فلانی کذاب:

«فَأَمَّا قَوْلُهُمْ فَلَانَ كَذَّابٌ فَلَيْسَ مِمَّا يَثْبُتُ بِهِ جَرْحٌ حَتَّى يُبَيَّنَ مَا قَالَهُ وَوَأَفَقَهُ عَلَى ذَلِكَ»

«زرکشی» کتاب قواعد علوم قرآنی و این‌ها را دارد خیلی برایشان محترم است، تقریباً هم عصر با «ابن تیمیه» و «ابن کثیر» و «ذهبی» بوده است.

باز «مقبل ابن هادی» هم همین تعبیر را دارد، «معلّمی یمانی» هم که کتابی در رد «کوثری» دارد «التنکیل بما فی تأنیب الکوثری»، کتاب‌هایش عمدتاً در دانشگاه‌ها در مقطع دکترا تدریس می‌شود و خیلی برایش احترام قائل هستند.

«ذکروا ان ابا زرعة الرازي كذبه»

می‌گوید اگر «ابو زرعه» آمد کسی را تکذیب کرد

«ولا ندرى من الذي اعتمده في التكذيب، والتصديق يقدم على التكذيب المبهم»

چون «ابو زرعه» از جمله کسانی است که کذب البخاری؛ «بخاری» را تکذیب کرده، در این‌جا ایشان آمده می‌گوید آقا اگر «ابو زرعه» هم کسی را تکذیب کرد و گفت «کذاب» این دلیلی بر ضعف راوی نیست، بلکه ما باید ببینیم که مرادش از تکذیب چیست؟

این‌که فلانی کذاب؛ یعنی فلانی أخطأ و جعل الامر فی غیر موضعه؛ یا مراد از کذب دروغ است و دروغ هم است، دروغ لمصلحة الدين است یا لمفسدة الدين است تا روشن و مفسر نشود، ما به هیچ وجهی قبول نمی‌کنیم.

این از آن فوت و فن کوزه‌گری است که در مناظرات و غیره همیشه داشته باشید، و به این سادگی هم خرج نشود، آن‌جایی که دیگر خیلی ضرورت اقتضاء می‌کند مثلاً يك روايتی را شما آوردید، تضعیفاتش را آورده و روی کلمه کذاب آمده تأکید دارد، این‌جا است که این مباحث جلو می‌آید که مراد از کذاب چیست؟ بزرگان شما

می‌گویند کذب برای دفاع از دین باشد حلال است و برای مصلحت هم باشد حلال است، این کذاب را که آوردید اگر کذاب لمصلحة الدین است این که از الفاظ مدح است، مثل ثقة، مثل فاضل، مثل دین می‌ماند؛ یعنی آدم متدینی بوده به خاطر نشر دین دروغ هم می‌گفته است؛ یعنی این قدر ما شاء الله متدین بوده است.

**پرسش:**

ببخشید! دلیل این‌ها نسبت به این مطلبی که می‌گویند چیست؟ ...

**پاسخ:**

همان روایتی که در رابطه با بدعت‌گزار است

إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدي فأظهر والبراءة منهم وأكثروا من سبهم والقول فيهم والوقية وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام ويحذرهم الناس ولا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات ويرفع لكم به الدرجات في الآخرة .

الكليني ، أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق (متوفای ۳۲۸ هـ)، الأصول من الكافي، ج ۲، ص ۳۷۵، تحقیق: غفاری، علی اکبر ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ هـ.ش.

این را ملاک برای جواز دروغ در دین قرار می‌دهند، که این اصلاً ربطی به دین ندارد، روایت سندا هم صحیح است و مشکل سندی ندارد، بزرگان ما مثل «صاحب جواهر» و دیگران هم استدلال کردند.

بحث سر آن‌جا است که يك فردی آمده دارد بدعت در دین می‌گذارد، مذهب را منحرف می‌کند، دین را منحرف می‌کند، در آن‌جا مراد از «الوقية» این نیست که شما بیایید بهتان بنزید و دروغ بگویید بلکه مطالب پشت پرده‌اش را بیان کنید، هرچه از مذمتش می‌دانید بگویید. همان عبارتی را که حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ»

معاویه را فحش ندهید! ما بقی خطبه را آقایان بخوانند، خطبه ۲۵۶ نهج البلاغه است. در خطبه دارد که به جای فحش حقایق او را بیان کنید.

ببینید بحث مهم این است:

«وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ»

شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحي صالح)، اجلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴

ق،؛ ص ۳۲۳

به جای فحش بیاید جنایاتی که کرده است را بیان کنید، اعمال وقیح آن‌ها و اعمال زشت آن‌ها را بیان کنید، در روایتی هم که است «اکثروا الوقیعة وسب فیهم»؛ مراد این است که شما بیاید آن پشت پرده و مطالب خلافی را که دارید آن‌ها را بیان کنید، در روایت امام صادق هم است در رابطه با نصاب و نواصب تعبیر حضرت این است که:

« و یکشف عن مخازیهم و یبین عوارهم »

الطبرسی، ابي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب \_متوفای ۵۴۸ ق\_، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲، تحقیق:

تعليق وملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف،

۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ م.

یعنی آبرویش را ببرید، این اقا مثلا کارهای بدی می‌کرده، اهل ربا بوده، اهل عشرت بوده و اهل کارهای ناجور بوده، این‌ها را برای مردم بیان کنید، آنهم در جای است که بدعت‌گزار در قید حیات باشد و در حال بدعت‌گزاری است، شما بیایید با این کار مردم را از اطرافش پراکنده کنید و جلوی انحراف دین را شما بگیرید، نه برای خدمت به دین!

برای این که این فرد به دین ضرر نزند، شما بیاید همچنین کاری بکنید؛ ولی این آقا می گوید برای مصلحت دین ما می توانیم دروغ بگوییم.

والسلام علیکم ورحمه الله